

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۲)

ظلم و بیداد نمایندگان سلسله جبار بنی‌امیه و حکام عرب در ایران و عراق در دوره تسلط مشؤوم آنان بقدری وحشت آور بود که امکان هر گونه فعالیتی را از مردم سلب کرده بود رفتار وحشیانه یزید بن مهلب نماینده خلیفه اموی در جرجان (گرگان) نمونه‌ای از دنائت این قوم خودبین و بی‌فرهنگ و آئینه تمام نمائی از نابسامانی فکرو روح پلید آنان میباشد.

جوی خون در جرجان

وقتی که سلیمان بن عبدالملک بن مروان اموی بر تخت نشست (۹۶ هجری) قتیبه حاکم خراسان بنای طغیان را گذاشت و عاقبت بقتل رسید ، پس از قتل او یزید بن مهلب از طرف سلیمان بحکومت خراسان منصوب گردید .

یزید بعد از انجام امور آن ناحیه با سپاه جراز به جرجان «گرگان فعلی» که در قدیم به هیرگانیا معروف بود روی نهاد.

جرجان و طبرستان تا آن زمان استقلال خود را حفظ نموده بود و اعراب با همه تلاش و کوششی که در طول مدت ۷۴ سال کردند نتوانستند بدانجا راه یافته و بر سر زمین اسپهبدان دست یابند .

بعد از مدتی یزید دهستانهای جرجان را تسخیر کرد و اهالی جرجان راه فرار در پیش گرفتند ، اعراب آنان را تعاقب کرده و فراریان به جبال رفیع البرز پناهنده شدند ، لیکن عاقبت مجبور به تسلیم گردیدند .

لشگریان عرب پس از بقتل رساندن عده زیادی از اسیران و تاراج اموال مردم بطبرستان «مازندران» حمله ور شدند .

در بدو امر پیشرفت قابل توجهی حاصل نموده ساری را بتصرف درآوردند ، ولی دریکی از جنگهایی که در این میان روی داد درحین تعاقب دشمن در دره ای که جنگجویان طبرستان در آنجا کمین کرده بودند محصور شده تلفات زیادی بآنها وارد آمد .

آخر الامر یزید با سیصد هزار دینار سلامتی خود را خرید و به جرجان مراجعت کرد ، اهالی جرجان در آن وقت سر بشورش نهاده بودند ، یزید مرزبان آنجا را در داخل قلعه ای که در بالای کوهی بلند واقع بود محاصره کرد . این محاصره نظر باستحکام قلعه و اینکه فقط يك راه بیشتر نداشت هفت ماه طول کشید ولی عاقبت یزید بر اهل قلعه غالب آمد و زنان و فرزندان آنان را اسیر و مردانشان را با مرزبان بقتل رسانید .

یزید درحین محاصره قلعه جرجان سوگند هولناکی یاد کرد مبنی بر اینکه پس از تسخیر قلعه برای جبران همه این سرگردانیها و ناراحتیها آسیابی را از خون مردم آنجا بکار انداخته و از آردی که از گردش آن آسیاب بدست میآید نان ترتیب داده و تناول کند .

این مرد جبار بعد از فتح جرجان بسوگند خود عمل کرد و در تعقیب اجرای قسم مزبور هزارها مردم بیچاره که به عزم شهر از آن راه عبور مینمودند شکار خوی حیوانی و قساوت قلب یزید بن مهلب گردیده و مانند گوسفند در جلو آسیاب مذکور ذبح شدند .

دورنمای حکومت امویان

سراسر دوره امویه جز ارتجاع و ترویج فساد و خودکامگی حکام چیز دیگری

نبود. خود خلفا با استثناء تقریباً یکنفر، یا به مذهب اعتنائی نداشتند، یا ملحد و کافر بودند.

طبق نوشته الفخری یکی از خلفا بنام ولید دوم زنها را بجای خود بنماز جماعت میفرستاد و قرآن را هدف تیر کمان قرار میداد.

بهمین علت بود که مسلمین متقی و شیعیان علی و همچنین خوارج، دشمن سرسخت این سلسله بشمار میرفتند، در این میان فقط بیک روح فعال و پر قدرت و سلحشور نیاز بود که اساس سلطنت آنان را درهم بشکند و این جرعه پر خروش فقط از سرزمین ایران و ایرانیان که در سیر ادوار تاریخ بکرات نبوغ ذاتی خود را نشان داده بودند و اکنون در زیر سلطه و اقتدار نابجای مفسدان اموی قرار داشتند انتظار میرفت و عاقبت نیز همینطور شد زیرا ایرانیان که بشهادت تاریخ همواره خواهان آزادی و رفاه همه ملل عالم بودند و حتی به زیردستان و مغلوبین خود آزادی افکار و مذهب ارزانی میداشتند، چنانکه کورش کبیر بعزت آزادی یهودیان در نزد آنان و عموم مردم جهان مقام فوق العاده ارجمندی را احراز کرده است و دیگر پادشاهان هخامنشی نیز آزادی همه جانبه بملل تابعه میدادند، بهیچوجه نمیتوانستند تحمل این همه رنج و خواری و اسارت را از افرادی که یاغی از اندیشه انسان دوستی و فرهنگ و تمدن بودند، بنمایند.

تعالیم ارزنده و آموزنده اسلام هم که در خور اهمیت و قابل تقدیس و پیروی بود، با قتل علی بن ابیطالب از عالم عرب رخت بر بسته بود و اکنون هیچ نقطه امیدوار کننده‌ای وجود نداشت و دوره جاهلیت و وحشیگری اعراب دوباره آغاز شده بود و سببیت آنان آتش نهفته عشق به میهن ایرانیان را شعله ور گردانید

و صحنه بسیار درخشان و پرافتخار دیگری بوجود آورد که به نهضت خراسانیان معروف شد .

آغاز دعوی عباسیان یا زمره انقلاب خراسانیان

در سال ۱۰۱ هجری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نوه بزرگ عباس عموی پیغمبر اسلام به بهانه اینکه از نسل هاشم بوده و قریشی است بنای دعوت و پیشرفت را گذاشت .

او برای جلب رضایت فرقه شیعه ، مدعی شد که خلافت حق اولاد علی بود چون ایشان از حق خود دست برداشتند این حق به اولاد عباس اختصاص یافته است وی مدتی فراری و در ریگستان فلسطین متواری بود تا اینکه خود را براه کاروان رو رسانید و بالاخره از مکه وازدشام گردید در اینجا مرکز بدست آورد و سرگرم تبلیغ شد عده ای از طرف او بخراسان آمده و آن سرزمین را با توجه بنا رضائی مردم برای تبلیغ مستعد و قابل استفاده یافتند « مخصوصاً در میان ایرانیانی که جزوموالی یعنی بندگان بشمار آمده و جدیداً اسلام آورده بودند » پس از چندی گماشتگان محمد بقتل رسیدند لیکن تخمی که ریخته بودند بتدریج بار آورده و پیروان زیادی در ایران و عراق گرد آمدند .

بطور کلی نارضائی مردم از طرز حکومت امویان و انحطاط وضعیت حکومت مرکزی آنان باعث شد که اعراب در همه جا بنزاع و جنگ داخلی مشغول گردیدند و خلیفه سطوت و هیمنه خود را از دست داد .

نصر بن سیار حاکم مقتدر خراسان با نزاع و جنگ طولانی بین اعراب یمنی و مصر مواجه بود اختلافات محلی و تغلیان مردم ناراضی ایالت خراسان را متزلزل ساخته بود .

در همین اوان مرد فوق العاده‌ای وارد میدان گردید که رشادت و از خود - گذشتگی وی باعث انقراض بنی امیه و پیروزی عباسیان شد این مرد ابو مسلم مروزی یا خراسانی و یا اصفهانی است که بهزادان نیز نامیده می‌شود محل تولد این رادمرد ایرانی محل اختلاف و تردید است بعضی مرو و بعضی اصفهان و بعضی جایهای دیگر نوشته‌اند .

بطوریکه بلعمی در ترجمه تاریخ طبری آرد : نامش عبدالرحمن بن مسلم و در ابتدا غلام گروهی از مردم بنی عجل که در خراسان می‌زیستند بود وی چون غلامی زیرک و هشیار و با فرهنگ بود از ظلم و جور عمال بنی امیه و مقهور شدن هموطنان خود رنج میبرد و همیشه برای رهایی از یوغ اسارت بیگانگان میاندیشید بهمین علت و بیزاری از امویان بدوستی بنی هاشم تمایل پیدا کرد . سالی گروهی از شاعیان بنی عباس چون سلیمان بن کثیر و مالک بن میثم و قحطبة بن سامره و لاهز بن قریظه و مانند ایشان بحج رفتند .

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس آن سال در مکه بود و ایشان وجوهی با خود برده بودند و بدو دادند و هر روز نزد او می‌رفتند و ابو مسلم نیز همراه آنان بود ، یک روز محمد بن علی بایشان گفت :

این غلام آزاد است یا بنده ؟ گفتند : وی غلام قوم بنی عجل میباشد ولی آزاد است .

محمد بن علی گفت : ندانم این چیست که شما گوئید ولیکن او را غلامی بزرگ می‌بینم امید آن خواهد بود که او از آن کسانی باشد که ده راه نیل بمقصود ما کوشش نماید .

ایشان گفتند : این چه وقت خواهد شد زیرا کار بنی امیه و حکومت آنان به

درازا کشیده است ؟

محمد بن علی گفت : من از پدر شنیدم که چون سال حمار آید خدای عزوجل دولت ما آشکارا کند و دعاها مستجاب گردد و دولت بنی امیه بمیرد و علمهای سیاه اندر مرو و خراسان پدید آید ، و بنی امیه را بکشند . آنان گفتند : یا امیر سال حمار چیست ؟

گفت : هر گز سال از صد نگذشت و بر قومی که کار ایشان زیر وز بر نشد ، بدانید که شما اندر سال صدید از ملک بنی امیه ، تو گوئی بدین غلام مینگرم که برخاسته است اندر کارما ، یعنی چشم همیدارم .

چون او برخیزد یاری کنیذش که شما در پس این سال مرا نبینید که من اندر خویش ضعفی بینم و سستی همی یا بم و گمان همی برم که اجلم نزدیک است ولیکن این کار پسر را باشد . ابراهیم آنکه بخراسان است که اورا کاری رسد اینک پسر دیگرم عبدالله یعنی ابوالعباس سفاح که اورا کاری رسد ، پسر سوم من هست عبدالله یعنی ابو جعفر منصور دوانیق .

وقتی که آن جمع بخراسان مراجعت کردند به ابو مسلم بچشم دیگری مینگریستند و آنچه را که از محمد بن علی شنیده بودند درم نظر داشته و گاه گاه با او در یکجا جمع میشدند و آرمان مقدس خود را مبنی بر رهائی از یوغ بیگانگان بیان مینمودند .

ابو مسلم بایشان میگفت : شتاب مکنید ، روز انجام کاری که شما خواستار و آرزومند آن هستید در آینده نزدیکی فرا خواهد رسید ، من خداوند علمهای سیاهم ، و بی تردید پیکار در صحنه های کارزار و پیروزی بر اهریمن ظلم از آن ما خواهد بود .

در سایه این انقلاب زنجیر اسارت از هم گسیخته خواهد شد و نهضت فرخنده ما طلبه در خشان آزادی را در بر خواهد داشت .